جنسیت گریزی و جنسیت ستیزی شخصیت‌های زن در آثار غزاله علیزاده

بیتا قنبری[۱]، عالم جان خواجه مرادوف[۲]

(تاریخ دریافت: ۹۷/۰۴/۲۵، تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۷/۱۱)

چکیده

مقاله حاضر با موضوع «جنسیت گریزی و جنسیت ستیزی شخصیت‌های زن در آثار غزاله علیزاده» به نگارش درآمده است. هدف اصلی این مقاله بررسی آثار غزاله علیزاده به روش توصیفی – تحلیلی به منظور شناخت علمی و دقیق تر از میزان و دلایل جنسیت گریزی و جنسیت ستیزی شخصیت‌های زن انجام پذیرفته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که علیزاده در داستان‌هایش فارغ از نگرش یک سویه و فمینیستی افراطی، نقش زنان و مردان را با هم در زندگی خانوادگی و آنچه در اجتماع می‌گذشته، بیان نموده است. هر چند اکثر شخصیت‌های زن آثار او رابطه متعادل و مناسبی با مردان ندارند اما آثار او در برگیرنده‌ی هیچ نوع ستیز آشکار افراطی و رادیکالی نیست، آنچه هست تنفر از مردی است که دلخواه زن نیست که این نوع تنفر نوعی ستیز پنهانی و ضمنی را در بر دارد و منجر به جنسیت‌گریزی و جنسیت ستیزی در شخصیت زن می‌شود. آنچه نویسنده با آن می‌ستیزد و شخصیت‌های داستانش از آن رنج می‌برند بیشتر نظام پدر سالارانه و مردسالارانه و تعصبات بی‌جا و ناآگاهانه است که بر زندگی زنان داستان‌های او سایه افکنده و آنان را به سوی ازدواجی ناگزیر و گاهی نادرست و تسلیم در برابر جامعه مرد سالار و پدر سالار سوق می‌دهد. در نتیجه علیزاده گاه زنانی را به تصویر می‌کشد که در پی خوشبختی برای دست‌یابی به رؤیای گریز از دلتنگی‌های تسکین‌ناپذیر، اقدام به فرار از محیط مرد سالارانه و پدر سالارانه، فرار از جنسیت و صفات زنانه می‌نمایند و رفته رفته انزجار و بی‌اعتمادی نسبت به جنس مردانه و یا حتی نسبت به جنس خود در وجودشان شکل می‌گیرد که فقط تعداد معدودی از این شخصیت‌ها به کمک جستجوی اشراقی و اساطیری و انقلاب درونی می‌توانند از آن رهایی یابند.

واژگان کلیدی

جنسیت گریزی، جنسیت ستیزی، شخصیت‌های زن، خانه ادریسی‌ها، شبهای تهران، غزاله علیزاده

۱– دکتر بیتا قنبری، دکترای زبان و ادب فارسی و مدرس دانشگاه علوم پزشکی بابل – ganbari_bita@yahoo. com

۲– دکتر عالم جان خواجه مرادوف عضو هیات علمی دانشگاه ملی تاجیکستان – khojmurod@mail. ir

مقدمه

زنان رمان نویس ایرانی بعد از انقلاب اسلامی حجم مهمی از ادبیات فمینیستی را تولید کرده‌اند که گاهی جنبه افشاگرانه‌ی آن به جنبه آفرینش ادبی و هنری آن می‌چربد. البته آن گونه که برخی فکر می‌کنند درون مایه آثار زنان نویسنده ایران، تماماً مسائل مربوط به زنان و حقوق زن نیست. در سال‌های اخیر، زن به عنوان موجودی متفاوت از مرد حضور داشته و از دیدگاه یک زن به همان مسائلی نگاه می‌کند که یک مرد نگاه می‌کند که این الزاماً به معنای طرح دیدگاه‌های افراطی فمینیستی در ادبیات داستانی نیست؛ البته نمی‌توان منکر نقد فمینیستی در ادبیاتی باشیم که زنان آن را خلق می‌کنند. واقعی و ملموس جلوه دادن شخصیت‌های داستان رابطه تنگاتنگی با میزان شناخت نویسنده از قهرمانانش دارد. و اینکه هر نویسنده‌ای نسبت به حالات و روحیات خود و همجنسان خود آشنایی بیشتری داشته باشد امری پذیرفته شده و طبیعی است. زنان نویسنده به دلایل جسمی و زیست‌شناختی، روحی و روانشناختی، بینش و نگرش اجتماعی و فرهنگی و محدویت‌های عرفی و عادت‌های جامعه، در اندیشه و پندار با نویسندگان مرد یکسان نیستند و این تفاوت‌ها در چگونگی خلق قهرمانان زن داستان بازتاب می‌یابد.

غزاله علیزاده (۱۳۲۵-۱۳۷۵) از نسل اول زنان داستان‌نویس ایران با دو رمان شاخص «خانه ادریسی ها» و «شب‌های تهران» در بین زنان نویسنده ایران و حتی جهان، چهره‌ای است خاص و منحصر به فرد اما کمتر شناخته شده یا ناشناخته. هر چند نگرش فمینیستی صرف و پرداختن به جنسیت هیچگاه دغدغه اصلی نویسنده نبوده است، اما علیزاده در آثارش تصویری از زنان در مواجهه با حادترین مسائل اجتماعی، برای رسیدن به خوشبختی و رهایی از دیوارهای زنانگی ارائه می‌دهد. زندگی علیزاده همچون بسیاری از زنان آثارش پر است از تناقض و چالش، درگیری، تنهایی و اضطراب هدایت گونه. چالش‌ها و تناقضاتی که به تعبیر خود او مجبور بود با آن کنار بیاید که البته پس از سال‌ها تحمل او را رفته رفته به زوال کشاند و جسم و ذهن خود را تسلیم مرگی آگاهانه نمود. مرگی از نوع هدایت، خودکشی در اوایل بهار مانند تعدای از زنان آرمان خواه، تنها، اسطوره‌ای و سنت شکن آثارش.

بررسی داستان و شخصیت‌های داستانی، نشانگر واقعیت‌های جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم و از آنجا که «جنسیت» به عنوان یکی از عناصر اصلی سازنده شخصیت، نقش مهمی دارد، پرداختن به آن یکی از مسئله‌های اساسی شخصیت‌پردازی در داستان است: «جنسیت، به سان نخستین شخصیت شناخته شده واقعی هر اثر داستانی، به ناگزیر بخشی عمده از مطالبی را که رمان نویس با آن رو در روست در بر می‌گیرد.» (مایلز، رزالیندا، ۱۳۸۰: ۱۵۱)

بنابراین نمی‌توان شخصیت‌های رمان را بدون در نظر گرفتن مسئله جنسیت، تجزیه و تحلیل کرد.

جنسیت همواره مسئله مهم در پرداختن به شخصیت‌ها بوده‌است و در تمامی عناصر داستان نقش اصلی را ایفا کرده‌است. نویسنده خلاق نیز در پی یافتن هویت خویش در جامعه و به تبع آن اثر داستانی خویش است و «هویت، همیشه برخاسته از جنسیت نویسنده است.» (باقری، نرگس، ۱۳۸۷: ۱۱۶)

واژه جنسیت را نمی‌توان در تعریفی جامع و مانع گنجاند، چرا که معانی و دیدگاههای مربوط به آن در طول زمان تغییر می‌کند، هر ملت، هر جامعه و هر فردی تعریف خاص خویش را دارد، اما آنچه که اهمیت دارد این است که جنسیت را نباید با روابط جنسی اشتباه کرد «این واژه باید همه جنبه‌های رفتار را که از زن بودن یا مرد بودن آدمی سر می‌زند، یا از آن خبر می‌دهد در برگیرد.» (مایلز، رزالیندا،۱۳۸۰: ۱۴۸)

با توجه به چنین تعریفی، هر جنس، جنبه‌های رفتاری خاص خودش را دارد، و این جنبه‌ها در موراد بسیاری از همدیگر متفاوت است و از آنجا که داستان، نمایانگر واقعیت‌های اجتماعی است باید منعکس‌کننده‌ی این نوع جنبه‌های رفتاری از جنس خاص باشد اما گاه بینش نویسنده تغییر می‌کند و شیوه‌ی ستیز با جنس مخالف خویش را برمی‌گزیند.

داستان‌های غزاله علیزاده نشانگر وضعیت زنان جامعه ما در حوزه‌ی سیاسی – اجتماعی و خانوادگی است. او در داستان‌هایش یک سویه نگاه نکرده و اگر تصویر مثبت یا منفی از زنان ارائه داده، در مقابل آن، تصویر مثبت یا منفی را از مردان هم آورده‌است؛ به عبارت دیگر علیزاده نقش زنان و مردان را با هم در زندگی خانوادگی و آنچه در اجتماع می‌گذشته، بیان نموده است. اگر موفقیت یا شکست را برای زنان عنوان کرده، متقابلاً برای مردان هم آورده و تفاوت‌های زیست شناختی و فیزیولوژی را خاص یک جنس ندانسته است. البته این در حالی است که او نقش زنان را به دلیل کم رنگ بودن آن در طول تاریخ، برجسته نشان داده است و به نظر می‌رسد آثار غزاله علیزاده صورتی از تجدد ادبی است چرا که وی خود را در قالب شخصیت‌های داستانی مطرح می‌کند. او با شناختی که نسبت به زن و جایگاه او در اجتماع پیدا کرده بود، خوب می‌دانست که اگر نوشته‌های او تبدیل به ناله‌های زنانه شود، خودش و هویت زنانه‌اش را به همان ناله‌ها می‌بازد. «آدمی که در خودش توانایی کافی حس کند، حتماً ناله نمی‌کند. ممکن است ناله کردن همدردی ایجاد کند ولی جاودانگی هیچ نویسنده‌ای را در همدردی مردم با او نمی‌بینید.» (یاوری، حورا،۱۳۸۸ :۳۱۷-۳۱۶).

پیشینه پژوهش

درباره شخصیت و بررسی آثار غزاله علیزاده از قلم نویسندگان، چند کتاب، مقاله و سخنرانی

معدود به چاپ رسیده‌است که مهمترین این پژوهش‌ها عبارتند از: کتاب «زنان در داستان، ۱۳۸۷» نرگس باقری که به بررسی شخصیت پردازی قهرمانان زن در آثار غزاله علیزاده، سیمن دانشور، شهرنوش پارسی پور و مهشید امیر شاهی می‌پردازد. «موقعیت اضطراب» عنوان سخنرانی محمد مختاری است که در آن به بررسی آثار و شخصیت غزاله علیزاده می‌پردازد. «پیچیدگی سرنوشت یک خانه» عنوان مقاله دیگری از محمد مختاری است که در آن به بررسی دقیق‌تر رمان خانه ادریسی‌های غزاله علیزاده پرداخته است. جلال ستاری نیز در مقاله «درد جاودانگی» به کالبد شکافی داستان خانه‌ی ادریسی‌ها و شخصیت‌های آن می‌پردازد.

نگاه فراجنسیتی و انسانی

علیزاده در آثارش نگاه زنانه خاص و یا نگاه فمینیستی افراطی ندارد و در واقع به ساخت دو جنسی معتقد است. در داستان‌های او هر دو جنس با هم مطرح می‌شوند و اینکه او در داستان‌های خود بسیار به مسائل زنان توجه کرده است، به معنای مطرح کردن مسائل زنان به صورت روشن و مسئله‌ی خاص نبوده و مسائلی که از سوی او مطرح می‌شوند، تنها بخشی از زندگی هستند. او اگر به مسائل ستیز و گریزهای زنان، طلاق، آزار و رنج جسمی و روحی زنان می‌پردازد از آن روست که در زندگی روزمره این مسائل اتفاق می‌افتد، نه اینکه قصد بزرگ کردن این مسائل را به عنوان موضوع اصلی داستان داشته‌باشد.

هنگامی که ما آثار غزاله علیزاده را از دیدگاه فمینیستی نقد می‌کنیم، برآنیم تا به دیدن جهان از نگاه زنان بپردازیم. علیزاده اساساً کینه‌ای نسبت به مردان ندارد و زندگی زنان و مردان را با دیدی واقع بینانه نشان می‌دهد. برخلاف نوشته‌های بسیاری از نویسندگان زن، قهرمانان داستان‌های او فقط زنان نیستند بلکه زنان و مردان نقش‌های کاملاً برابری در داستان‌ها دارند او چندان به نظریات فمینیست‌های رادیکال که زنان را برتر می‌دانند و یا تلقی‌های جامعه‌ی مرد سالار نسبت به برتری مردان معتقد نیست و بیشتر به جنبه‌ی انسانی افراد توجه می‌کند. او زن و مرد را نیمه‌های یکدیگر می‌داند و این تصویر در داستان‌های مختلف وی تکرار شده است.

تنفر زنانه

هر چند آثار علیزاده در برگیرنده‌ی هیچ نوع ستیز افراطی و آشکاری نیست و آنچه هست تنفر از مردی است که دلخواه زن نیست اما این نوع تنفر، نوعی ستیز پنهانی و ضمنی شخصیت‌ها را بر می‌انگیزد. در خانه ادریسی‌ها، خانم ادریسی، شوهرش را دوست ندارد اما قباد، سرباز جوان شورشی را دوست دارد و در تمام زندگی«در فکر یک جفت چشم شیطانی آبی بوده‌است». (علیزاده، غزاله، ۱۳۸۷ :۱۶۷)

تنفر خانم ادریسی از شوهرش به فرزندانش نیز سرایت می‌کند: «بعد از تولد پدر وهاب [اولین فرزندش] بحران بیزاری از او اوج گرفت. تاب دیدن بچه را نداشت. دایه، کودک را شیر می‌داد. لقا که به دنیا آمد حس پیری کرد، از همه کناره گرفت... ضمن گفتگو با مردها سرخ می‌شد و زمین را نگاه می‌کرد. با رؤیت اولین تارهای سپید مو خانه نشین شد... از صحنه زندگی نرم نرم کنار کشید». (علیزاده، غزاله، ۱۳۸۷ :۱۶۵) خوش‌ترین ایام هستی‌اش دوره‌ی عشق به قباد بوده، عشقی که هیچ یک جرأت ابرازش را نیافته‌اند.

لقا، پیر دختر خانم ادریسی، بی‌بهره از چهره‌ی زیبا و مهر مادر، تمام زندگی را در تنهایی و حس زیادی بودن سپری می‌کند و تنها هنر او نواختن پیانو است. به قول وهاب وقتی پیانو می‌نواخت این احساس در او ایجاد شده که جوان شده و با نشاطی غیرقابل توصیف آن را می‌نواخت، اما در پایان تبدیل می‌شد به همان لقای سابق. همیشه ترجیح می‌دهد در زیر پای قدیسه زانو بزند و دعا کند. از جنس مخالف بیزار است تنفر او از مرد توأم با ترس است به گونه‌ای که با ورود آتشکارها به خانه فریاد می‌کشد و می‌گوید: «من خودکشی می‌کنم». (علیزاده، غزاله، ۱۳۸۷ :۳۲)

او دختری است که تمام زندگی‌اش را درچهار دیواری خانه و با حالت تنفر از مرد گذرانده است: «پشت او اغلب از نفرت تیر می‌کشید... بوی مرد لقا را منقلب می‌کرد... . هر رگه بو او را به دستشویی می‌کشاند و بی‌وقفه عق می‌زد». (علیزاده، غزاله، ۱۳۸۷ :۱۲-۱۱)

از وقتی خودش را شناخته، چشم به روی مردها بسته است، از این رو با شنیدن صدای سوت زدن مردی در خانه می‌گوید: «همه‌ی ما از دست رفته‌ایم». (علیزاده، غزاله، ۱۳۸۷ :۳۲)

در تحلیل شخصیت لقا می‌توان گفت که ناکامی زنان سنت شکن خانواده و آزار و اذیت آنان از سوی مردان تا حد دق مرگ شدن و اقدام به خودکشی و محرومیت از مهر مادرانه، محروم بودن از توجه مردان به دلیل بی‌بهره بودن از زیبایی، سبب ایجاد حس ترس و تنفر و ستیز و گریز او نسبت به جنس مرد شده است: «قهرمان رشید در حیاط مشغول ورزش بود که لقا از طبقه دوم خانه بوی او را حس کرد و پریشان به اتاق مادر دوید دریچه را محکم بست، پرده‌های ضخیم را کشید، روی زمین افتاد و از دهانش کف برآمده. زانوها را بالا برد، غلت زد و زوزه‌ای حیوانی کشید، یک سمت صورت او کج شد. کنج لب و گوشه ابرو پایین افتاد، چشم چپ درخشید و بی‌تکان ماند». (علیزاده، غزاله، ۱۳۸۷ :۵۳)

لقا پس از تحولاتی که با ورود آتشکارها در خانه روی می‌دهد؛ بویژه تأثیرپذیری از شخصیت شوکت –که درست نقطه مقابل اوست–، کم کم از نردبان انقلاب درونی بالا رفته و متحول شده و بدون ترس و گریز در جمع مردان ظاهر می‌شود

و حتی نخستین زنی می‌شود که در جستجوی کار، قدم به اجتماع بیرون می‌گذارد.

رحیلا، دختر دیگر خانم ادریسی، اگر مردش را تحقیر می‌کند، «از مؤید بیزار نبود، بوی ناخوشی از درون مرد زیر دماغش می‌زد». (علیزاده، غزاله، ۱۳۸۷ :۳۰۸) رعنا، مادر وهاب، نه تنها از شوهرش، بلکه از تمام مردان خانواده ادریسی متنفر بود. با لقا نیز «آبش به یک جو نمی‌رفت». (علیزاده، غزاله، ۱۳۸۷ :۱۹۷)

او نیز همچون خانم ادریسی به واسطه تنفر از شوهرش، از فرزندش نیز بیزار می‌شود اما صبر خانم ادریسی در او دیده نمی‌شود و با همسرش می‌ستیزد و با عکس العمل‌های مختلف همسر و خانواده همسرش رو به رو می‌شود.

شوکت نقطه مقابل بسیاری از زنان داستان به ویژه لقا است. او زنی است که با زنانگی خود در ستیز است و رفتار و حالات مردانه از خود بروز می‌دهد. او حتی از مردانی چون کاوه که از دلبستگی افراطی به عطر و زن سخن می‌گویند و به نوعی از شخصیت و هویت مردانه خود گریزان هستند، به شدت بیزار بوده و از دیدگاه او چنین مردانی ذهنی عقب مانده دارند. کاوه مردی است که شخصیت او نقطه مقابل شوکت است. مردی با حالات و رفتار زنانه که همه عمرش را با عشق به زنان سپری نموده‌است. «چشم‌های خمار، خنده‌های شوخ و قشنگ، کمر باریک، و سر و سینه، دندان‌های سفید مرتب» (علیزاده، غزاله، ۱۳۸۷ :۲۵۲) هوش از سر کاوه می‌برد و تمام افتخارش در این است که شش زن از عشق او اقدام به خودکشی کرده‌اند. وابستگی افراطی کاوه به زنان، تصویر نادرستی را از زن در ذهنش نقش بسته به گونه‌ای که در روابط خود با زنان فریب خورده و طعم شکست را نیز می‌چشد. او عاشق «خانم‌های قدیمی و دل‌های نازک است»، (علیزاده، غزاله، ۱۳۸۷ :۲۹۴)

زنانی که به سر و پز او توجه دارند. کاوه وضعیت کنونی جامعه را که در آن زن‌های آتشکار اسلحه به دست می‌گیرند و از صفات زنانه عاری هستند، مکافات می‌داند و می‌گوید: حالا زور بازو را می‌پسندند... . من که هرگز از زن‌های مردنما خوشم نیامده». (علیزاده، غزاله، ۱۳۸۷ :۲۹۴)

هنگامی که کاوه شوکت را خانم صدا خطاب می‌کند، شوکت «برق خشمی در عمق چشم‌هایش درخشید ولی اعتراضی نکرد. دور شد و گل را از لباس کند، زمین انداخت و با پاشنه چکمه له کرد. برگی از درخت توت چید تا زد و بین لب‌ها گذاشت. صدای سوت در فضا پیچید». (علیزاده، غزاله، ۱۳۸۷:۱۹۹)

در شب‌های تهران، آسیه چون مورد تجاوز رامبد قرار می‌گیرد، کینه‌ی ابدی مرد را به دل گرفته و رام هیچ مردی نمی‌شود اما ستیزی با جنس مخالف ندارد و چون مرد دلخواهش را نمی‌یابد، پا در هوا و سرگردان است. نسترن

در همین اثر نمی‌جنگد که هیچ، حتی دوستان پسرش در مواقع خطر و مشکلات به یاری‌اش می‌شتابند. «اکبر شیرزاد» اگر زنان را بی‌وفا می‌داند، بی‌وفایی دیده‌است و می‌گوید: «امان از این زن‌های بی‌چشم و رو مثل گربه، جان به پایشان بریزی باز می‌روند. ریش من سفید شده، یک زن وفادار تا به حال ندیده‌ام». (علیزاده، غزاله، ۱۳۸۴: ۴۶۶)

باز در جایی دیگر از این داستان می‌گوید: «شما زن‌ها که عشق نمی‌فهمید یا طالب پولید یا جوانی و قیافه و اخلاق خوش یا شهرت و استعداد». (علیزاده، غزاله، ۱۳۸۴: ۱۴۹)

در همین اثر، پدر نسترن نیز صلاح خانواده را در این می‌بیند که با زن‌ها مخالفت کند، می‌گوید: «زن‌ها چقدر احمقند، فکر آنها دور لباس و غمزه و قر می‌چرخد». (علیزاده، غزاله، ۱۳۸۴: ۱۷۳)

در حالیکه از دیدگاه زنان آرمان خواه خانه ادریسی‌ها به ویژه رکسانا، هیچ چیز در زندگی نمی‌تواند برای آنها جایگزین عشق گردد و اغلب این زنان در جستجوی عشق حقیقی ناکام مانده و گاهی در طلب آن جان می‌بازند.

علیزاده همچنین در داستان‌های خود به زنان اسطوره مانندی چون آسیه در شب‌های تهران، رحیلا و لوبا در خانه‌ی ادریسی‌ها و راحله در گردوشکنان پرداخته که همیشه در ذهن اهل خانه و شخصیت‌های دیگر زنده‌اند، پشت سر آنها نفس می‌کشند و دغدغه‌ی فکری آنها هستند مثلاً نسترن به آسیه می‌اندیشد و رحیلا در ذهن همه شخصیت‌های خانه، حتی مردان، زنده است.

ستیز و گریز زنان

آنچه زنان آثار علیزاده با آن می‌ستیزند و شخصیت‌های داستانش از آن رنج می‌برند بیشتر نظام پدرسالارانه و مردسالارانه و تعصبات بی‌جا و ناآگاهانه است که بر زندگی زنان داستان‌های او حاکم می‌شود و آنان را به سوی ازدواجی ناگزیر و گاهی نادرست و در پی آن تنفر از مرد سوق می‌دهد. غزاله علیزاده با مطرح نمودن چنین حوادث و فضایی برای شخصیت‌های زن خود، محیط مناسبی را برای مبارزه با مردسالاری و دفاع از حقوق زن و ابراز عقاید خود فراهم آورده است و بیشتر زنان آثار او رابطه‌ی متعادل و مناسبی با مردان ندارند.

آزار و اذیت جسمی و روحی زنان در آثار علیزاده به صورت بسیار پر رنگ دیده می‌شود. این زنان گاهی تا سرحد فرار، مرگ و اقدام به خودکشی مورد آزار و اذیت جسمی و روحی قرار می‌گیرند زنانی چون لوبا، رحیلا و رعنا در خانه ادریسی‌ها و آسیه در شب‌های تهران. زنان اشرافی بیشتر از آزارهای جسمی طمع آزارهای روحی را می‌چشند و زنان طبقه پایین تر مورد دستبرد گاه و بیگاه مردان قرار می‌گیرند. این زنان به تدریج از مواضع عقیدتی، فردی و هویتی خود عقب نشینی می‌کنند و در دراز مدت چیزی

به نام ذهنیت مستقل و فردی برای آنان باقی نمی‌ماند.

در چنین محیطی زن برای فرار از پیله بایدها و نبایدها و روزمرگی‌ها و عادت ها، رنج‌ها و اضطراب ها، دست به عادت گریزی و سازش ناپذیری و ساختار شکنی می‌زند. گاهی مثل لقا در خانه ادریسی‌ها مردگریز می‌شود یا مانند شوکت در همین اثر گریزان از زنانگی. ظهور لقا در خانه ادریسی‌ها بعد از زنان سنت شکن و تاثیرگذاری چون لوبا، رعنا و رحیلا است که از دم قربانی اجتماع و نظام مردسالار می‌شوند.

از اینرو لقا به خاطر رشد یافتن در چنین محیطی، به پناگاه همیشگی و قدیمی زنان روی می‌آورد، یعنی همان تسلیم. البته تسلیمی که او را از جنس مرد و اجتماع مردانه گریزان می‌سازد و به نوعی تنفر درونی منجر می‌شود. شوکت نیز نقطه مقابل همه زنان تسلیم و توسری خور خانه اشرافی ادریسی‌هاست، زنی که هرگز زیر بار زور نمی‌رود و با خلق و خوی مردانه و خشن خود نمایشگر نظم جدید در خانه می‌گردد. حضور او در خانه منجر به تحول شخصیت لقا و حتی مردان قهرمان می‌شود. عصیان شوکت در برابر زنانگی خود، او را در دستیابی به اهدافش یاری می‌رساند.

زنان آرمان خواه و سنت شکن علیزاده، حتی زنانی آزاد و رها چون رکسانا در خانه ادریسی ها، پس از ستیز و تحمل رنج بسیار، افسرده و دلمرده و گله مند و گریزان از هر طبقه و هر اجتماع و هر نوع ستیزی، سرانجام ره به جایی نمی‌برند. از اینرو در نهایت زن آثار علیزاده، بیشتر چهره‌ای گریزان از اجتماع مردسالار و ناراضی به خود می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

علیزاده در آثار خود با دیدی فراجنسیتی و به دور از ستیزهای افراطی به دور از واقعیت، ضمن تاکید و ترجیح انقلاب درونی شخصیت‌ها بر انقلاب و ستیز بیرونی، معتقد است که ستیز و گریز و انقلاب بیرونی، بدون همگامی انقلاب و دگرگونی درونی انسان ها، اعم از زن و مرد، نه تنها فرجام خوشی برای زنان نخواهد داشت، بلکه منجر به رنج بیشتر و تسلیم زنان ناآگاه و طبقه پایین اجتماع شده و زنان آگاه و آرمان‌گرا را به سمت سرخوردگی، افسردگی، اضطراب و تنهایی و خودکشی و گریز و ستیزهای لفظی، ضمنی و پنهانی بیشتر در برابر اجتماع مردسالار و پدرسالار می‌کشاند.

منابع

- باقری، نرگس،(۱۳۸۷) «زنان در داستان»، تهران، انتشارات مروارید، چاپ نخست.
- ستاری، جلال،(۱۳۸۷) «درد جاودانگی»، تهران، انتشارات «توس، مندرج در «خانه ادریسی‌ها»، غزاله علیزاده، چاپ پنجم.
- علیزاده، غزاله،(۱۳۸۴) «اول بهار»، مندرج در با غزاله تا ناکجا، غزاله علیزاده، تهران، انتشارات توس، چاپ سوم.
- علیزاده، غزاله،(۱۳۸۴) «با غزاله تا ناکجا» (مجموعه داستان و.. .)،تهران، انتشارات توس، چاپ سوم.
- علیزاده، غزاله،(۱۳۸۷) «خانه ادریسی‌ها»، تهران، انتشارات توس، چاپ پنجم.
- علیزاده، غزاله،(۱۳۸۴) «شب‌های تهران»، تهران، انتشارات توس، چاپ چهارم.
- علیزاده، غزاله،(۱۳۸۴) «گردوشکنان»، مندرج در با غزاله تا ناکجا، غزاله علیزاده،تهران،انتشارات توس، چاپ سوم.
- مایلز، رزالیندا، (۱۳۸۰)«زنان و رمان»، ترجمه علی آذرنگ،تهران، تهران، انتشارات«روشنگران و مطالعات زنان، چاپ اول.
- مختاری، محمد،(۱۳۸۷) «پیچیدگی سرنوشت یک خانه»، مندرج در «خانه‌ی ادریسی‌ها»، غزاله علیزاده، تهران، انتشارات توس، چاپ پنجم.
- مختاری، محمد، (۱۳۸۴)«موقعیت اضطراب»، مندرج در«با غزاله تا ناکجا»، غزاله علیزاده، تهران، انتشارات توس، چاپ سوم.
- یاوری، حورا، (۱۳۸۸)«داستان فارسی و سرگذشت مدرنیته در ایران»، تهران،نشر سخن، چاپ اول.